

## گفتگوی اخبار روز با صاحب نظران در باره اوضاع ایران

اخبار روز- علی مختاری: در ایران چه خبر است؟ می گوید پاسخ در قالب جواب کوتاه نمی گنجد، در ایران بحران عمیقی وجود دارد با وجوه گوناگون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... در ادامه ی گفتگو به اقتضای پرسش های ما به تحلیل رویدادها و تصویر صحنه ی مبارزه ی طبقاتی جاری در کشور و نقش آکتورها می پردازد. ناصر زرافشان حقوقدان، نویسنده، مترجم، فعال سیاسی و از چهره های تحلیل گر چپ ایران است. او در طول چهار دهه حکومت جمهوری اسلامی به اعتبار هر یک از این نقش ها سرگذشتی را تجربه کرده که عموم ایرانیان با تلاش های شجاعانه او به عنوان وکیل خانواده های قربانیان قتل های زنجیره ای و تاکید وی بر آمریت و عاملیت حکومت در این پرونده بیشتر آشنا هستند. ناصر زرافشان در باره تحول نگاه مردم به حکومت و تبدیل هر گونه حرکت اعتراضی صنفی در ایران به مطالبه ی سیاسی می گوید: منشاء عمده ی فشارهای اقتصادی وارده به مردم، سیاست های کلان اتخاذی است و مردم هم این را می فهمند و به همین دلیل هم در همه ی حرکات اعتراضی و اعتصابات که انگیزه ی فوری و مستقیم آنها مسائل صنفی و اقتصادی است شعارهای مطالباتی و اقتصادی به سرعت سیاسی می شوند. زرافشان ضمن تاکید بر اهمیت تشکل یابی، یادآوری می کند که در «همکاری و ائتلاف» با هرکس و تحت هر شرایطی باید تأمل کرد. وی بر ضرورت حفظ هویت مستقل در هر گونه همکاری تاکید می کند و بر این نظر است که هر نیروی اجتماعی بدون چنین هویت و نیروی مستقلی به زائده ی بی مزد و منت دیگران تبدیل خواهد شد.

پرسش های این گفتگو را با ناصر زرافشان و چند تن دیگر از چهره ها و صاحب نظران سرشناس چپ ایران در میان گذاشتیم. اینجا مصاحبه ی ما با ناصر زرافشان را می خوانید. با این مصاحبه، سلسله گفتگوهایی که با صاحب نظران در داخل و خارج کشور برای بررسی اوضاع ایران شروع کردیم خاتمه می یابد.

### اخبار روز: در ایران چه خبر است؟

**زرافشان:** این پرسش بحثی بسیار گسترده است که در قالب یک جواب کوتاه نمیتوان چیز چندانی مشخصی راجع به آن بیان کرد. در ایران بحران عمیقی جریان دارد که دارای وجوه گوناگون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... است و من خواهم کوشید ضمن پاسخ به پرسشهای مشخصتر بعدی در باره ی برخی جنبه های آن توضیح دهم.

**اخبار روز:** در طول دو دهه ی اخیر گفتمان اصلاح طلبی بر فضای سیاسی ایران حاکم بود. در این فاصله در کنار اعتراضات پراکنده اقشار و گروه های مختلف اجتماعی، حرکت دانشجویی تیر ۷۸، حرکت گسترده ی «رای من کو» معروف به جنبش سبز و خیزشی در دی ماه گذشته روی داده که بدون فاصله زمانی به اعتصاب و اعتراض زنجیره ای و جاری گارگران نیشکرهفت تپه و فولاد اهواز پیوسته است. آیا این حرکات اعتراضی در امتداد یکدیگر هستند و یا آن که در نقطه ای از همدیگر فاصله گرفته اند.

**زرافشان:** قطعاً در امتداد هم نیستند. دلیل روشن آن هم این است که دغدغه‌ها، منافع و هدفها یکی نیست و گاه اصلاً مقابل یکدیگر است، گر چه در مقاطعی مانند سال ۸۸، به دلایلی که توضیح خواهم داد با یکدیگر تلاقی کرده و در هم گره خورده اند. اما فاصله گرفتن آنها از یکدیگر دو شکل مختلف داشته است: از یکسو بخش قابل توجهی از مردم که دوره ای از نیمه ی دهه هفتاد به بعد به اصلاح طلبان دل بسته بودند و گمان میکردند با تشدید تضادهای خود رژیم امکان تغییری در وضع موجود بدست اصلاح طلبان وجود دارد، پس از تجربه ی واقعی بیش از یک دهه عملکرد عینی آنان بتدریج فلز واقعی آنها را شناختند و از توهم بدر آمدند. اما از سوی دیگر هم کسانی از ابتدا انتظار معجزه ای را از این امامزاده نداشتند و فقط به اقتضای شرایط در بیان برخی خواسته های عمومی و مشترک در مقاطعی با آنان همراهی میکردند، بتدریج از آنان فاصله گرفتند. مثلاً در همان حرکت «رأی من کو» در سال ۸۸، ابتدا کسانی که به نتایج انتخابات اعتراض داشتند با همین شعار به خیابانها آمدند. اما بتدریج افشار دیگری هم که میدانستند با این گونه انتخابات ها در ایران چیزی تغییر نخواهد کرد، اما احساس میکردند در مقطع مبارزات انتخاباتی که تظاهرات خیابانی عادیتر و کم هزینه تر است، و به ظاهر در پشت سر یکی دو تن از مهره های خود رژیم امنیت بیشتری برای اعتراض و برای فریاد کردن «بغض فرو خورده سی ساله» خود دارند، آنها هم به خیابانها آمدند تا خواسته های خود را فریاد کنند. تغییر تدریجی محتوا و ماهیت شعارها طی همان روزها هم این واقعیت را به روشنی نشان میداد. اما طی ده سال گذشته که به تدریج آن ترس و ملاحظه کاری و موقعیت سنجی ناشی از آن کمتر شده و اعتراضات مستقل طبقات و افشار اجتماعی گوناگون بیشتر شده است، تفاوتها و واگرایی ها هم محسوس تر و مشهودتر شده است، و الا اعتراضات و خواسته های اصلاح طلبان و معترضان به نتایج انتخابات که سهم خود را از قدرت میخواستند، با اعتراضات کارگران شلاق خورده و بیکار شده یا مادران و خانواده های متلاشی شده ای که عزیزان آنها را به زیر خاک سیاه خوابانده اند، یا مال باختگانی که طراران مالی و بانکی سپرده های آنان را بالا کشیده اند، یا کولبران و مردم کردستان، مضمون و ماهیت یکسانی ندارند و در امتداد هم نیستند. یک مثال روشن خصوصی سازی ها است. خصوصی سازی ها یکی از محورهای اصلی اقتصاد نولیبرالی است که زمینه ساز غارت ثروت ملی بوسیله ی سرمایه داران نوکیسه، تشدید فواصل طبقاتی، تعطیلی بسیاری از واحدهای تولیدی داخلی و بیکاری و اخراج کارگران شده است. الغاء این خصوصی سازی ها چنانچه میدانید یکی از شعارهای اصلی و محوری مبارزات کنونی کارگران است، پرچمدار و متولی اصلی این خصوصی سازیها در ایران اصلاح طلبان و «اعتدال گرایان» هم پیمان آنها هستند. چگونه مبارزات کارگران علیه خصوصی سازیها با این متولیان و مجریان خصوصی سازیها میتوانند در امتداد یکدیگر باشند؟ و توجه داشته باشید که اصلاح طلبان هم که بقول شما «در نصف دوران حاکمیت جمهوری اسلامی گفتمان آنها بر فضای سیاسی ایران حاکم بود» نه ذاتاً ظرفیت و توانایی این را داشتند که در جهت هضم و همسازی خواسته های مردمی که در آن مقطع دنبال آنها آمده و از آنان حمایت میکردند و در جهت بدست آوردن رهبری آن حرکت قدمی بردارند و نه بنابه ماهیت و بینش اجتماعی خود چنین همدلی یا تمایلی را داشتند و به این ترتیب بیرنگ شدن حنای آنان طی سالهای اخیر یک تحول طبیعی بوده است

**اخبار روز:** حکومت همراه با سرکوب معترضان می کوشد این تلقی را جا بیندازد که مضمون اعتراضات اقتصادی است و نه سیاسی و در مطالبات معترضان عبور از جمهوری اسلامی مطرح نیست. اما ما شاهد هستیم که در بیانیه ها و تظاهرات خودجوش و یا سازمان یافته کارگران، معلمان و سایر افشار از مطالبات دفاعی از قبیل دستمزد معوقه، امنیت اشتغال تا نفی جمهوری اسلامی طرح می شود، آیا می توان از یک سمت گیری مشخص و هدفمند اعتراضات جاری سخن گفت؟ نشانه های آن چیست؟

**زرافشان:** مگر مشکلات اقتصادی جدا از سیاست‌های است که در بالاترین سطوح قدرت طراحی و اجرا میشوند؟ ثروت و قدرت در همیشه ی تاریخ عنان در عنان یکدیگر حرکت کرده اند. اما برخلاف الگوی عمومی و کلاسیک سرمایه داری که در آن معمولاً ثروت، قدرت می‌آورد، اینجا در ایران این رابطه وارونه است و قدرت ثروت می‌آورد: قدرت باد آورده و آنوقت دنبال آن ثروت باد آورده. در این چند دهه مردم بطور عینی و به چشم خود دیده اند چگونه ثروت های بادآورده به دنبال قدرت های باد آورده آمده است. زیرا غارت ثروت ملی از کانالهای قدرت و بوسیله ی صاحبان پست ها و مقامات دولتی، و حتی بیرون از محدوده هم باز بوسیله ی کسانی صورت میگیرد که با مراجع مزبور در دستگاه قدرت ارتباط و تبانی دارند و بقول معروف دستشان به دم گاوی در مجموعه ی قدرت بند است. این وابستگی ثروت های بادآورده به قدرت های بادآورده و ثروت اندوزی از طریق غارت منابع ملی با استفاده از نفوذ و قدرت سیاسی را بخصوص در این چند دهه ی اخیر در ایران همه با وضوح ویژه ای دیده اند: کسانی که آه نداشته اند با ناله سودا کنند طرف یکی دو دهه از همین مجاری به ثروت هائی رسیده اند که خود نمیتوانند ارقام آن را درست و دقیق بیان کنند یا بنویسند؛ اما قطب مقابل این پدیده هم که ناشی از آن و نتیجه ی آن است، تراکم فقر و حرمان و تشدید فواصل طبقاتی است که با این تراکم ثروت لازم و ملزوم یک دیگرند. مردم شاهد این فعل و انفعالات بخصوص در جریان اجرای سیاست های نولیبرالی مثل خصوصی سازیها، سیاست های کلان مالی و بانکی و پولی و بازی با ارز و طلا، معاملات کلان خارجی، معاملات در حوزه ی نفت و گاز و پتروشیمی یا فعالیتهای برون مرزی بوده اند که همه در اجرای سیاست های کلان کشور صورت میگیرند و از اینرو منشاء فقر و گرانی و بیکاری و محرومیت خود را هم در سیاستهای حاکم می بینند که تأمین کننده ی منافع بالائی ها است. از سوی دیگر ای نرا هم به عینه می بینند که کمبود و فشار و سختی زندگی امری همگانی و برای همه ی جامعه نیست تا بتوان آن را فقط به فشارهای خارجی نسبت داد، به عکس کسانی هم نه تنها از این کمبود و فشار بهره ای ندارند بلکه از رنج و مصیبت مردم، از جنگ و زلزله و تحریم هم بعنوان فرصتی برای بازی با بازار، ایجاد قحطی های مصنوعی و گران کردن مایحتاج مردم و پرکردن جیب های خود بهره برداری می کنند. و همه ی این فعل و انفعالات را با اتکاء بر قدرت و نفوذ سیاسی خود انجام میدهند؛ هر چه فشار بر زحمتکشانشان بیشتر میشود، بریز و بیاش و سوء استفاده های این جماعت و پولپهائی که از کشور خارج میکنند هم بیشتر میشود. در واقعیت امر منشاء عمده ی فشارهای اقتصادی وارده به مردم، سیاستهای کلان اتخاذی است و مردم هم این را میفهمند و به همین دلیل هم در همه ی حرکات اعتراضی و اعتصابات که انگیزه ی فوری و مستقیم آنها مسائل صنفی و اقتصادی است شعارهای مطالباتی و اقتصادی به سرعت سیاسی میشوند.

بعنوان یک مثال روشن خصوصی سازیها و نتایج اقتصادی آنها را در نظر بگیرید که در اجرای یک سیاست کلان کشوری صورت گرفته و میگیرد. نتیجه ی نهائی این خصوصی سازیها انتقال اموال عمومی و مشاع جامعه به مشتتی از سرمایه داران است که از آنها بعنوان وسیله ای برای غارت مردم استفاده میکنند زیرا

اولاً - در اصل این واگذاری ها حرف و بحث است. دارائی هائی که در اختیار دولت ها است، متعلق به خود دولت ها نیست تا بتوانند مانند یک مالک معمولی مال خود را به هرکس واگذار کنند. اینها اموال و دارائی های مشاع و مشترک جامعه و مردم است که دولت-ها بعنوان نماینده و امین مردم آنها را اداره می کنند و بنابراین واگذاری آنها به سرمایه داران خصوصی از اساس نادرست است. بعنوان مثال صنعت نیرو را در نظر بگیرید: از زمان خرید اولین توربین های برق برای کشور، بیش از صد سال میگذرد. طی این سال های طولانی بتدریج از محل منابع عمومی این صنعت قدم به قدم گسترش یافته، با افزایش درآمدهای عمومی کشور از فروش نفت در سالهای بعدی نیروگاه ها، خطوط انتقال نیرو و سدها ساخته شده و دائماً تجهیزات جدیدتر و گرانتر خریداری و این صنعت توسعه یافته و به نقطه ی فعلی رسیده است، به این ترتیب دارائی های چنین صنعتی که بتدریج از

کیسه مردم تهیّه و برهم انباشته شده است، اموال مشاع مردم و جامعه است. وقتی مثلاً یک چنین شرکتی خصوصی سازی شود و این دارائی ها به ثمن بخش به چند سرمایه دار خصوصی منتقل گردد، بیان بی نقاب و بی دروغ چنین سیاستی، غارت ثروت ملی بوسیله ی سرمایه داران از طریق دولت و به وساطت آن است. این بحثی عمومی است و اختصاص به ایران ندارد. همه ی دولت های دست راستی که ظرف چند دهه ی اخیر با رواج سیاست-های نولیبرالی روی کار آمده اند و مثلاً آخرین آنها دولت برزیل است ابزار و واسطه ای هستند که سرمایه داران برای تصاحب منابع ملی از آنها استفاده میکنند.

ثانیاً - عواقب و نتایج این خصوصی سازی ها، استثمار و مخالف با مصالح و منافع جامعه است، به ویژه سپردن امور عمومی اجتماعی مانند آموزش و پرورش، آموزش عالی، بهداشت و درمان و ... سایر خدمات اجتماعی به دست سرمایه ی خصوصی موجب میشود که آنان به پیروی از قانون اصلی سرمایه ی خصوصی که تعقیب حداکثر سود است، مصالح جامعه را که دلیل اصلی ایجاد چنین دستگاه هائی است فدای سود کنند. در اقتصاد سرمایه داری اصل محوری و اولویت اصلی کسب حداکثر سود است؛ در حالی که هدف و انگیزه ایجاد نهادهائی که مثلاً در امر آموزش و پرورش یا بهداشت عمومی فعالیت میکنند مصالح بلند مدت و سرنوشت و آینده ی جامعه است و به حداکثر رساندن سود که قانون محوری سرمایه ی خصوصی است با فلسفه ی وجودی دستگاه هائی که هدف از ایجاد آنها انجام خدمات عمومی و ضروری اجتماعی است ذاتاً و بطور کامل در تضاد است. نمیتوان مصالح اساسی جامعه را بدست کسانی سپرد که فقط به فکر جیب خود هستند. بعنوان مثال واکسیناسیون عمومی را در نظر بگیرید که انجام آن برای جامعه واجبترا از نان شب است. حتی از دیدگاه توسعه ی اقتصادی صرف هم، داشتن یک نسل سالم بعدی از ضروری ترین نیازهاست. از اینرو واکسیناسیون باید رایگان، اجباری و همگانی باشد. واگذاری یک چنین کاری به بخش خصوصی و محروم کردن کسانی که توانائی تأمین هزینه ی آن را ندارند چه بر سر جامعه خواهد آورد؟ بعنوان یک نمونه ی دیگر تأثیر خصوصی سازی ها را در حوزه ی آموزش و پرورش و آموزش عالی طی دهه ی گذشته همه دیده ایم. به همین دلیل در یک جامعه ی سالم «الغاء باج تحصیل» خواسته ای کاملاً به حق و ضروری است. معنای خصوصی سازی در چنین عرصه هائی این است که آن که ندارد، فکر تحصیل و درمان هم نباشد.

ثالثاً - در عمل، همین سیاست غارتگرانه هم درست و سالم اجراء نشده است. موسسات یا بنگاه های اقتصادی که مشمول این سیاست شده اند غالباً به بانک ها، شرکت ها، یا افرادی واگذار شده اند که سهامداران آن بانک ها و شرکت ها، یا افرادی که این موسسات را خریده اند، خود قبلاً در دستگاه واگذارنده صاحب سمت بوده و اکنون نقش مقابل را بعهده گرفته اند. خصوصی سازی مستلزم کارشناسی و ارزشگذاری بنگاه یا واحد اقتصادی است که قرار است به بخش خصوصی واگذار شود. در اغلب موارد با تباخی در این کارشناسی ها ارزش بنگاه های مورد بحث بمراتب کمتر از ارزش واقعی آنها اعلام و این بهای غیر واقعی هم با وامهای بانکی-ای پرداخت گردیده که بسیاری از آنها نیز بازپرداخت نشده و در زمره ی معوقات بانکی است. بنگاه ها و واحدهای اقتصادی وجود دارند که به محض این که اعلام شده است قرار است به بخش خصوصی واگذار شوند، فروش محصولات خود را متوقف ساخته اند. تشریفات اداری و قانونی این خصوصی سازی مدت ها طول کشیده است. سپس بنگاه یا واحد اقتصادی مزبور با قیمت های غیرواقعی و تباخی با نظام بانکی برای دریافت وام هائی که شرح آن گذشت به بخش خصوصی واگذار شده و آنگاه محصولات انبار شده با قیمت های جدید و بیرون از نظارت بفروش رفته و با فروش این محصولات و برخی اقلام دیگر دارائی شرکت بدهی بانکی بازپرداخت شده یعنی در عمل اینگونه واحدها تقریباً مفت به سرمایه داران خصوصی منتقل شده است. در بسیاری از این خصوصی سازیها چون شرکت یا موسسه ی مورد بحث، به دلیل ارزانی زمین های غیرمسکونی در زمان ایجاد آنها یا استفاده از اراضی واگذاری از طرف دولت، مالک زمینهای وسیعی هستند، صاحبان و مدیران جدید آنها پس از واگذاری تولید را متوقف ساخته کارگران را اخراج و بیکار کرده، ماشین-آلات و تجهیزات را فروخته و با استفاده از قدرت

و نفوذ خود، با تغییر کاربری زمین های وسیعی که در مالکیت آن واحد بوده دست به ساخت و ساز و فروش واحدهای احداثی زده اند. اگر کسی بخواهد بطور مصداقی و مشخص این واقعیات را بررسی کند کافی است مثلاً جریان خصوصی سازی شرکت مخابرات، یا لاستیک دنا، یا ... ده ده مورد دیگر نظیر این ها را بررسی کند.

**اخبار روز:** تغییر گفتمان اعتراضات از مطالبات و روش اقشار متوسط که عمدتاً نگاه به رفرم دارد به غلبه ی گفتمان رادیکال فرودستان در حرکات اعتراضی چه تاثیری در موقعیت جریان اصلاح طلبی در ایران دارد؟ آیا نقش جریان اصلاح طلبی در سپهر سیاسی ایران پایان یافته و دیگر نمی تواند در سمت دهی بر تحولات اثر بگذارد؟

**زرافشان:** اصطلاح «جریان اصلاح طلبی» که شما بکار برده اید کلی و مبهم است و توضیحی در باره ی آن ضروری است. باید بین «اصلاح طلبان» بعنوان یک جناح هیئت حاکمه، یعنی اصلاح طلبان حکومتی، با آن بخشی از جامعه که روز و روزگاری برای تغییر وضع موجود به این جناح دل بسته بودند و از آن حمایت میکردند و مثلاً در مقطعی به نامزد ریاست جمهوری این جناح ۲۲ میلیون رأی دادند تفاوت قائل شد، و آنها را از هم تفکیک کرد؛ زیرا افزایش یا کاهش نفوذ جریان اصلاح طلب در جامعه دقیقاً نتیجه ی بده بستن اجتماعی این دو با یکدیگر است و فقط با بررسی رابطه ی بین این دو می توان آن را به روشنی درک کرد. دامنه ی نفوذ جریان های سیاسی گوناگون بین مردم - به ویژه در کشورهای که احزاب جدی و استخواندار در آنها وجود ندارد - پدیده ای سیال و در حال تغییر دائمی است. گفتمان اصلاح طلبی - چنان که همه شاهد بودیم - از پائین و با تبلور خواسته ها و نظرات مردم شکل نگرفت، بلکه از بالا و از درون هیئت حاکمه و از سوی جناحی از آن مطرح شد، اما مورد استقبال مردم و جامعه قرار گرفت، زیرا در آن زمان هنوز بخش قابل توجهی از مردم تصور میکردند با تشدید تضادهای خود رژیم امکان تغییری در وضع حاکم بدست اصلاح طلبان وجود دارد، اما امروز با بیرنگ شدن آن انتظارات، گستره ی نفوذ و نقش جریان مزبور محدود به محافل خود آنان و یکی دو رسانه ی برون مرزی شده است و دیگر در سمت دهی عمومی تحولات جامعه اثری ندارد. انشعابات، اختلافات و تقسیم های پی در پی در صفوف این جریان نتیجه ی همین افول است. اما چرا اوضاع در این جهت تحوّل یافت؟ برای روشن شدن جواب این سوال باید دید هر یک از این دو یعنی اصلاح طلبان حکومتی و بخشی از مردم که به آنان رأی داده بودند، در دیگری چه چیزی را می جست؟ مردم خواهان تغییر و تحقق مطالباتشان بوسیله ی اصلاح طلبان بودند، اما آنان به دغدغه های مردم توجهی نداشتند و به دنبال استفاده از نیروی مردم برای افزایش سهم خود از قدرت و تحکیم جایگاه خود در قدرت بودند. آنان در اجرای استراتژی تیموتی گارتون اش - نظریه پرداز انقلابات مخملی - «یعنی فشار از پائین و چانه زنی در بالا» برای بخش اول این استراتژی یعنی فشار آوردن از پائین، از نیروی مردم استفاده میکردند تا در بالا با دست پُرتر، برای سهم خود چانه زنی کنند. اگر زمانی که مردم به آنها روی آوردند، آنان رو به مردم، رو به پائین حرکت کرده بودند، خواسته ها و مطالبات مردم را دریافته بودند و نیروی خود را و نیروی مردمی را که از آنها حمایت میکردند برای حرکت در جهت تحقق این خواسته ها سازماندهی کرده بودند، اوضاع امروز به گونه دیگری بود و اصلاح طلبان هم خود این نبودند که اکنون هستند. اما آنان میخواستند با نیروی مردم سهم خود را از قدرت در «چانه زنی در بالا» بدست آورند. قدرت برای آنها هدف بود، نه وسیله ی تغییر و تحقق خواسته های مردم. به این ترتیب مردم وجه المصالحه قرار گرفتند. آنان بجای طرح خواسته های مردم، دفاع از این خواسته ها و پافشاری بر آنها و جلب و حفظ حمایت مردم از این طریق. در عرصه ی نظری با استفاده از تریبون ها و امکانات فراوانی که داشتند با واردات و پخش و تبلیغ ترجمه های دست دوم نظریه ی پردازانی مانند مارتین هایدگر، هانا آرنست، پوپر و هانتینگتون در محافل دانشگاهی و روشنفکری و برای دانشجویان خالی الذهن دهه های ۷۰ و ۸۰ از اینان و

نظراتشان بت ساختند و تحت عنوان مخالفت با خشونت به تخطئه و نکوهش جنبش ها و اعتراضات رادیکال و مردمی و روش های جدی مبارزه ی اجتماعی به تبلیغ و توجیه نظرات واژه ی این پیامبران دروغین پرداختند. از سراسر دنیا از دلالتی لاما گرفته تا دورتی برایمان «فیلسوف» و فلسفه وارد کردند. فلسفه هائی که لبّ لباب آنها حقیقت گریزی و آرمان ستیزی است و از دیدگاه آنها هر کس لیبرال نباشد و آرمانی داشته باشد فاشیست محسوب میشود و جز انتخابات و رأی هر چهار سال یکبار هر نوع مبارزه ی اجتماعی جدی دیگر، دموکراسی را به انهدام و مردم را به خشونت سوق میدهد. باید اصلاحات و تغییر را از مجرای انتخابات و به شیوه های «مدنی» عملی ساخت. هر گاه که مردم عادی برای احقاق حقوق خود حرکتی خود انگیخته کردند، آقایان کنار کشیدند و آنان را از مبارزه ی جدی برحذر داشتند. آن روشنفکران واداده و خوانندگان و هنرپیشه های سینما و رقاصه هائی که در انتخابات بیانیه می دادند و از هاشمی رفسنجانی و روحانی حمایت میکردند، امروز کجا هستند و چرا در برابر ستمی که در حق کارگران هفت تپه و فولاد اهواز میشود ساکت و غایب اند؟ اما مردم یکی دو دهه تجربه کرده و دیده اند گفتمان اصلاح طلبی که سالها بلکه دهه ها است ادامه دارد، اگر میتوانست به نتیجه ای برسد، تاکنون رسیده بود. به تجربه دریافته اند که باید مطالبات خود را مستقلاً و با روش های متناسب با آن مطالبات دنبال کنند. و اکنون آنها مانده اند با مشتی روزنامه ی از رونق افتاده و مطالبات تکراری و کسالت آور بیست ساله گذشته که غالباً به کشمکشهای داخلی آنها یا نبرد قدرت بین آنها و جناح رقیبشان مربوط است. گوئی غیر از این دو جناح قدرت در این کشور طرف سومی بنام مردم و مسائل آنها وجود ندارد. اما در واقع داشتن انتظارات فراتر از این هم از اصلاح طلبان، با منطق مبارزات اجتماعی نمی خواند. اصلاح طلبان حکومتی راهی را رفتند که بنا به سرشت و ذات اجتماعیشان باید می رفتند. این مردم بودند که توهم داشتند و باید تاوان توهم خود را بپردازند و بهرحال آنها یک جناح قدرت حاکمه هستند و در شرایطی که بین قدرت حاکمه و مردم فاصله رو به افزایش است نمیتوان هم بخشی از قدرت حاکم بود و هم مردم و جنبش آنان را سمت دهی کرد از اینرو هر چه فاصله ی مردم با دستگاه قدرت بیشتر شد، عرصه برای مانور و بندبازی آنان نیز تنگتر شد.

**اخبار روز:** با شدت گرفتن اعتراضات کارگران، معلمان و فرودستان ما شاهد چرخش در رفتار نیروهای راست اپوزیسیون و بخشی از اصلاح طلبان نسبت به این اعتراضات هستیم، این دو جریان که در برنامه اقتصادی چندان تفاوتی با هم ندارند هریک به شکلی می کوشند از طریق دفاع از اعتصاب کارگران و یا تحصن معلمان و همصدایی با بخشی از مطالبات آنان خیزش فرودستان را مصادره به مطلوب کنند. این همپوشانی جریان راست و نئولیبرال با اعتراضات نیروی رادیکال تا کجا می تواند دوام یابد؟

**زرافشان:** این چرخش ها فرصت طلبانه، سطحی و تبلیغاتی است و همانطور که گفته اید با این هدف صورت میگیرد که آنها را مصادره و از نیروی آنها در جهت پیشبرد هدف ها و منافع خود استفاده کنند. اما این گونه دفاع های لفظی مثلاً از اعتصاب کارگران یا تحصن معلمان نمیتواند اساس جدی و واقعی داشته باشد زیرا منافع نیروهای راست و اصلاح طلبان حکومتی با منافع کارگران، معلمان و بطور کلی با فرودستان و کسانی که درآمد ثابت دارند - بویژه در شرایط تورّم لجام گسیخته کنونی - از اساس در مقابل هم قرار دارد. «در سیاست، افراد مردم تا زمانی که یاد نگرفته اند در پشت عبارات، اعلامیه ها و وعده های اخلاقی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی منافع این یا آن طبقات معین را تشخیص دهند، همواره فریب خوردگان ساده لوح دیگران و خودشان هستند و باقی خواهند ماند».

مطالبات و منافع هر طبقه ی اجتماعی با روش هائی که آن طبقه برای رسیدن به آن منافع و مطالبات پیش می گیرد، تناسب و ارتباط ذاتی دارند. روش طبقات متوسط هم که بقول شما «عمدتاً

نگاه به رفرم دارد» متناسب با منافع و هدف های آن ها است و بدلیل تفاوت جنس این منافع و هدف ها با منافع و مطالبات فرودستان، روش های مردم نیز برای تحقق مطالباتشان با روش های طبقات بالا متفاوت است؛ زیرا انجام هر وظیفه یا پیگیری هر هدفی، افزار مناسب همان وظیفه یا هدف را میطلبد. اما سرمایه داران این نگاه مستقل، مشی مستقل و روش های متفاوت مبارزه را نمی پسندند و تحمل نمی کنند. اپوزیسیون راست امیدش به قدرت های خارجی و فشار و مداخله ی آنها است. اصلاح طلبان حکومتی سال ها اصلاح نظام را از بالا و از درون تبلیغ کردند و از بخش هایی از مردم رأی گرفتند. اپوزیسیون راست سال ها میگفت پس از عراق نوبت ایران است، بعد سال ها گفت بعد از سوریه نوبت ایران است. در روز و روزگاری که بخشی از زحمتکشان و فرودستان جامعه هم هنوز از امامزاده ی اصلاح طلبان امید معجزه داشتند به نامزد این جناح ۲۲ میلیون رأی دادند، بعد هم رأی گم شده خود در دوره ی انتخابات ریاست جمهوری را پیدا کردند و آن را با روحانی پس گرفتند.

به این ترتیب آنها اکنون بیش از دو دهه است که با موهومات اپوزیسیون راست و اصلاح طلبان حکومتی به بازی گرفته شده اند. اما طبقات اجتماعی در جریان تجربه های عملی توهمات خود را کنار میگذارند. مسئله اصلی اپوزیسیون راست لابی کردن در کنگره ی امریکا و کاخ سفید است. هدف اصلاح طلبان حکومتی هم حفظ و افزایش سهم خود در قدرت برای اجرای سیاست های نولیبرالی و میدان اصلی بازی آنان دموکراسی (به روایت بی بی سی) با روش های مدنی است. اما امروز مرکز ثقل مطالبات اکثریت مردم مسائل اقتصادی و معیشت و معاش آنها و غارت ثروت ملی آن ها است که بسیاری از این هواخواهان آزادی های مدنی هم در آن دخیل و شریک اند. انسان گرسنه و نیازمند قبل از آزادی های مدنی به غذا و پوشاک و مسکن نیاز دارد تا زنده بماند و اینها نه دغدغه ی اپوزیسیون راست است و نه دغدغه ی اصلاح طلبان حکومتی. اما البته همیشه جریانهای سیاسی گوناگون مایلند مردم دنباله رو آنها باشند و از آنان بعنوان نیروهای میدانی خویش برای پیش بردن سیاست هایشان استفاده کنند و به همین دلیل هم در تاریخ لیبرالیسم بطور کلی شاهد هستیم که آنها همیشه تلاش کرده اند نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی خود را بر زحمتکشان و بویژه بر طبقه ی کارگر حفظ کنند و به این منظور با هر گونه نگرش مستقل طبقه ی کارگر، هرگونه سازمان سیاسی و پرچم مستقل این طبقه مخالفت و برخورد کرده اند. در همه ی نظریه ها و عقایدی که از طرف آنها مطرح و تبلیغ می شود زیر پوشش اتحاد و همکاری و همبستگی همه ی اعضای جامعه با یکدیگر که ظاهراً شعار مترقی و موجهی است میکوشند از مردم بعنوان پیاده نظام خود استفاده کنند زیرا این اتحاد و همبستگی باید زیر پرچم آنها و تحت رهبری آنها، یعنی با قبول و به رسمیت شناختن این موضوع بوجود آید که اصلاح نظام تنها بر مبنای تسلط آنها و آموزه های آنها امکان پذیر است و از این مقدمات به این نتیجه میرسند که هر گونه خط سیاسی مستقل، هویت سیاسی مستقل، طرح هر گونه خواسته های اساسی و رادیکال غیر از مطالبات آنان و هر گونه مبارزه ی مستقل از طرف زحمتکشان برای تأمین منافع آنان زائد و حتی مضر است. هر جا که در پیش برد این خط موفق نشده اند و جنبش های مردمی به عمق و به سمت ریشه ها رفته است، در بهترین حالت منفعل شده اند و الا به راست غلطیده و با قدرت حاکم علیه مردم همکاری کرده اند. امروز سمت حرکت در جهت شفافتر شدن این مواضع و اهداف گوناگون است.

**اخبار روز:** اعتراضات در ایران محدود به کارگران، معلمان و اقشار کمدر آمد نیست. ما در کنار شکاف طبقاتی، شکاف اثنیکی، شکاف مدرن و سنتی، شکاف نسلی، شکاف جنسیتی و ... انواع تبعیض را داریم. کارگران بنا به موقعیت کاری خود زیر چتر نهادهای کارگری متشکل عمل می کنند. برای سایر اقشار چه شکلی از سازماندهی قابل تصور است؟ چپ ها در این ارتباط چه وظیفه ای دارند؟

**زرافشان:** حساسترین این شکاف ها در حال حاضر در جامعه ما شکاف های قومی یا بقول شما

شکاف اتنیکی است. برخورداری اقوام از حقوق ملی و مدنی یک خواست انسانی است، البته سگّه ای است که دو رو دارد و باید به هر دو روی آن توجه داشت از یکسو، در اصول و در چشم انداز بلند تاریخی، سمت کلی حرکت جامعه ی بشری همگرایی و وحدت و ادغام مجموعه های کهن و کوچکتر در یکدیگر برای تشکیل جوامع بزرگتر و جدیدتر بوده و هست. از سوی دیگر، چشم انداز کوتاه و حال، اختلافات و تبعیضات قومی، نژادی و مذهبی که نتیجه ی فشار و ستمی است که حکومت های خودکامه نسبت به اقوام ساکن در محدوده ی جغرافیایی خود میکنند، اینها زخم های حسّاسی هستند که اگر دوست بر آنها مرهم نگذارد، دشمن به آنها بیشتر خواهد زد. از آنجائیکه این اختلافات نتیجه ی فشار و تبعیض یک دوره ی تاریخی طولانی است در برهه ی حاضر نیز در موارد بسیاری بعنوان عاملی برای همبستگی و همگرایی اقوام مزبور عمل میکنند. از اینرو برخورد با مسئله ی قومی و ملی، کاری بسیار ظریف و حساس است، بخصوص که سیاست امپریالیسم در منطقه هم در حال حاضر، دامن زدن به اختلافات قومی، نژادی و مذهبی است، ولی در نهایت و در هر حال برای رفع این تبعیضات و برای از میان بردن همه ی شکاف های اجتماعی دیگر مانند شکاف های جنسیتی، مدرن و سنتی ... و تحقق سایر مطالبات اجتماعی و فرهنگی و بطور کلی همه ی مطالباتی که ظاهراً غیراقتصادی و فراطبقاتی به نظر میرسند هم باید با تحلیل مشخص طبقاتی و با توجه به ریشه های اقتصادی این تبعیضات و از لحاظ سازماندهی هم از همین مجرا و بصورت فراگیر مبارزه کرد. زیرا ریشه ها در این سطح قرار دارند. بعنوان مثال مبارزه ی ضداستبدادی، مبارزه علیه سرکوب و سلب آزادیهای عمومی را در نظر گیرید که همگانی ترین خواست سیاسی و در ظاهر یک خواست فرا طبقاتی است. سرکوب و سلب آزادی از سوی رژیم های خودکامه برای چه صورت میگیرد؟ آیا جز این است که نظامی تأمین کننده ی منافع کسانی است که آن را بوجود آورده اند. کسان دیگری که در این نظام استثمار و غارت میشوند خواهان تغییر این وضع هستند و کسانی که از این وضع موجود منتفع میشوند برای جلوگیری از تغییر وضع موجود، آنان را سرکوب میکنند تا مانع آزادی و اقدام و عمل آنها شوند.

تحولات اجتماعی تابع قانونمندی های عینی تکامل تاریخی است و اتفاقاً یکی از دلایل اصلی عدم موفقیت و عقیم ماندن جنبش های اجتماعی دهه های اخیر در کشورهای گوناگون همین پراکندگی و تفرق و فقدان یک چشم انداز و تشکل فراگیر و جامع این مطالبات است. ریشه ی مشکلات در ساختار اجتماعی موجود است و هیچ یک از این جنبش ها از جمله جنبش های قومی و ملی در تعدّد و پراکندگی حاضر قادر به تغییر ساختار موجود نیستند

**اخبار روز:** بخشی از نیروهای راست اپوزیسیون از جمله سلطنت طلبان با استناد به یکی دو شعار که در آغاز قیام دی ماه طرح شد ادعا می کنند که خیزش دی ماه نه تنها ادامه ی انقلاب بهمن نیست بلکه گسست از ایدئولوژی آن است. آیا حرکت اعتراضی مردم در دی ماه بازگشت به گذشته و دوری از اهداف انقلاب بهمن است؟

**زرافشان:** تاریخ را نمیتوان به عقب برگرداند. هیچ یک از شرایط اجتماعی و اقتصادی، شرایط چهل سال پیش نیست و امکان بازگشت به آن شرایط هم وجود ندارد. شعارهای پراکنده ای هم که گاه در این زمینه داده می شود، واکنش های احساسی و عامیانه در برابر بی عدالتی های جاری است و کسانی که این شعارها را میدهند تجربه ی عینی دیگری غیر از رژیم گذشته و وضع فعلی ندارند و با یک مقایسه ی ساده چون در برخی زمینه ها در رژیم گذشته مرفه تر بوده اند این شعار آنها نوعی واکنش است در برابر فشارهایی که در حال حاضر متحمل می شوند، بدون توجه به این نکته ی مهم که در تحولات اجتماعی و تاریخی نمیتوان عیناً به گذشته برگشت. گذشته، همانطور که از نام آن پیداست، گذشته است و چنین شعارهایی هم نتیجه گیری از نوعی انتخاب سنجیده و بیان



برنامه و اراده ای عملی برای برگشت به گذشته نیست، بلکه نوعی واکنش احساسی و ذهن کجی به وضع فعلی است. البته در تاریخ حرکت های قهقرائی هم وجود داشته اما این سیر قهقرائی هیچ وقت برگشت به خانه ی اولیه نیست. این رود در حال حرکت است، اگر چه خم و دارد و گاه هم خلاف مسیر گلی خود میپیچد، زیرا شیب بسترش در آن قسمت این را اقتضا میکند و آنچه در آینده اتفاق افتد، چه قهقرائی و چه پیش رونده، ادامه ی حرکت تاریخ است نه گسست از آن و بازگشت به گذشته

اندیشمندان عصر روشنگری اعلام کرده بودند که جامعه بطور خطّی و مستقیم رو به پیشرفت و تکامل است، زیرا دانش و شناخت انسان رو به رشد و پیشرفت در نظام پراتیک اجتماعی انسان موجب پیشرفت و تکامل جامعه خواهد شد. پذیرفتن این نظریه ی عصر روشنگری برای فوریه دشوار بود زیرا میگفت در تاریخ جامعه مراحل پس رفت و قهقرا هم دیده میشود و سالیان سال این معمای چگونگی تکامل جامعه ذهن او را به خود مشغول داشته بود و سرانجام نوعی نظریه ی «دور» را در تکامل تاریخ مطرح کرد و میگفت تاریخ نه مستقیماً به جلو میرود و نه به عقب. سرانجام این معمای فوریه را هگل در عرصه ی ذهن و مارکس و انگلس در عرصه ی عینی تاریخ حل کردند. تاریخ خط مستقیم نیست و بشکل زیگزاگ هائی حرکت می کند، اما دایره ی فوریه همیشه در همان سطح اولیه ی آن صورت نمی گیرد. هر وضع تازه ای با نفی وضع پیشین پدید میآید، اما خود نیز - به نوبه ی خود - نفی میشود، اما هر وضعیتی همه ی گذشته را با همه ی تجارب آن در خود دارد. از اینرو این روند ماریپیچ هیچگاه به خانه ی قبلی و اولیه ی خود برنمیگردد و تاریخ به این طریق پیش میرود.

**اخبار روز:** من شخصا انقلابی را نمی شناسم که بدون رهبری به ثمر رسیده باشد. حالا رهبری یک شخص کاریزماتیک باشد، یا یک و چند حزب متحد و یا ترکیبی از این اینها. به نظر شما با توجه به نامتجانس بودن مخالفان مسئله رهبری تحولات آتی در ایران چگونه پیش خواهد رفت؟

**زرافشان:** این «نامتجانس بودن مخالفان» طبیعی است زیرا هیچ فرد یا گروه واحدی نمیتواند نماینده ی منافع متفاوت و گاه متضاد همه ی طبقات و گروه های اجتماعی باشد. تا زمانی که هر جریان سیاسی بکوشد با انکار حقوق و منافع طبقات اجتماعی دیگر، آنها را جذب شعارهای خود کند و بدنبال سیاست های خود بکشانند، این عدم تجانس وجود خواهد داشت. بعبارت دیگر این عدم تجانس زائیده روش سیاسی آن جریان هائی است که انتظار دارند همه بدون توجه به منافع و حقوق متفاوت، پشت سر آنها باشند و از آنها حمایت کنند. نمیتوان بدون به رسمیت شناختن حقوق و منافع زحمتکشان، فقط برای به قدرت رسیدن خود از گرده ی آنها بار کشید. هر جریان سیاسی شعار وحدت میدهد اما این وحدت گویا فقط در پیروی چشم و گوش بسته از خطّ سیاسی همان جریان معنی پیدا میکند، اما در حوزه ی منافع و شرایط زندگی معنی نمیشود زیرا تفاوت و اختلاف در شرایط زندگی از زمین تا آسمان است و هر روز هم این فاصله ها بیشتر میشود. اگر در برخی دوره های بحرانی یک فرد خود را به جامعه تحمیل و خلاء سیاسی موجود را پر میکند، این عمدتاً به دلیل عدم تشکّل طبقات مختلف و فقدان رهبری آنها است. رهبری اولاً امری طبقاتی است و تا این مسئله درک نشود، موضوع نامتجانس بودن مخالفان هم حل و هضم نخواهد شد و ثانیاً پدیده ای خلق الساعه نیست و امری است که در جریان مبارزات اجتماعی، به مرور زمان و بطور طبیعی از بطن این مبارزات بیرون می آید. اگر چه حرکات اعتراضی طبقات مختلف جامعه در مقطع-هائی و طی دوره هائی - بدلیل برخی خواسته ها یا هدف های مشترک مقطعی - در هم گره میخورند، اما اگر منافع متفاوت و گاهی اصلاً متضاد طبقات و لایه های مختلف اجتماعی را که مبنای تفاوت سیاست ها و مشی های آنها است فراموش کنیم یا نادیده بگیریم، اصلاً نفس مبارزات اجتماعی بطور کلی بی معنی خواهد شد. دوستی گرگ و میش پایدار نیست. وجود طبقات واقعیت عریان جامعه است؛ اما گروهی موجودیت طبقات را از اساس انکار میکنند و گروهی دیگر هم درست به

عکس ادعا میکنند که تقسیمات طبقاتی در جامعه را هیچ وقت نمیتوان از میان برداشت. حرف هیچیک از این دو اساس قابل قبولی ندارد و تقسیم بندیهای ذهنی یا سطحی دیگر مانند گروه های متفاوت سیاسی، فرهنگی، قومی، نژادی، فامیلی یا تقسیم بندی هائی که برمبنای سطح تحصیلی یا نوع حرفه و مانند اینها بعمل میآید برای گم کردن سررشته ی اصلی است. در جوامع پیشرفته تر که کارها به سامانتر است و طبقات اجتماعی مختلف سازمان یافته ترند و امور خود را در قالب احزاب، سازمان های صنفی و تشکل های جمعی دیگر پیش می برند، از پائین ترین سطح واحدهای تشکیل دهنده ی هر طبقه ی اجتماعی یعنی آنجا که توده ی صنف یا طبقه حضور و فعالیت دارند نمایندگانی انتخاب و برای مشارکت و تصمیم گیری در سطح بالاتر آن سازمان ها که از تجمع نمایندگان دیگری مانند خود آنها تشکیل می یابد معرفی می شوند. بدیهی است چنین نمایندگانی به قید قرعه انتخاب نمی-شوند؛ بلکه با رأی کسانی که قرار است دفاع از حقوق و منافع آنان را بعهده گیرند برگزیده می شوند و طبیعی است که در این انتخاب کسانی که امتحان خود را در جریان مبارزات اجتماعی پس داده و نشان داده اند آگاهی لازم به منافع و مصالح کسانی که آنها را انتخاب کرده اند دارند، بر سر آن منافع و مصالح معامله نمیکند، شجاعت و مقاومت لازم برای ایفای چنین مأموریتی را دارند، در برابر دشمنان مردم جدی و هشیارند و خریدنی و فروختنی نیستند، به مرور زمان شناخته میشوند و بالا میآیند. اینان نیز از میان خود آگاه ترین، پیگیرترین، شجاعترین و در یک کلام شایسته ترین ها را برای تصمیم گیری در سطح بالاتر و وسیعتر برمی گزینند و این کار تا سطح فراگیر و ملی انجام میشود. به این ترتیب گروهی از خطیرترین افراد که قابلیت بعهده گرفتن حساس ترین مسئولیت ها را برای دفاع از حقوق و منافع آن طبقه ی اجتماعی دارند، طی زمان شناسائی و برگزیده میشوند. به این ترتیب رهبری از مجرای تشکل اجتماعی شکل میگیرد. وقتی تشکل و برنامه ای در کار نباشد، همه چیز ممکن است اتفاق بیافتد و در هر حال مهار کار بدست کسانی خواهد افتاد که متشکل و دارای برنامه باشند.

**اخبار روز:** نحله های مختلف مخالفان جمهوری اسلامی در باره ی همکاری موردی، اتحاد و ائتلاف کم کار نکرده اند اما هیچ کدام از جریانات، چه چپ و چه مخالفان راست اپوزیسیون به جز ایجاد تجمع های کوچک تا به حال به جایی نرسیده اند. آیا این ناتوانی در ایجاد ائتلاف و اتحاد ناشی از وضعیت عینی و سرنوشت مقدر مخالفان است و یا این که می توان بر این دور باطل نقطه پایان گذاشت. چگونه؟

**زرافشان:** این اصطلاح مبهم «نحله های مختلف منتقدان و مخالفان» که شما بکار می برید خیلی کلی و غیرطبقاتی است و می تواند سوء تفاهمات و سردرگمی هائی بوجود آورد. برخی جریانهای مذهبی که اکنون ستون های اصلی نظام حاکم را تشکیل میدهند هم در رژیم گذشته جزئی از «نحله های مختلف منتقدان و مخالفان» آن رژیم بودند. در سرنوشتی رژیم گذشته و به قدرت رسیدن بلاشرط وحدت عمل داشتند و نتیجه ی آن را هم همگی دیدیم. پس در «همکاری و ائتلاف» با هرکس و تحت هر شرایطی باید تأمل کرد.

بعلاوه برای هر نیروی اجتماعی شرط قبلی هرگونه «همکاری موردی، اتحاد و ائتلاف» با دیگران، داشتن هویت مستقل و نیروی طبقاتی مستقل است. بدون چنین هویت و نیروی مستقلی به زائده ی بی مزد و منت دیگران تبدیل خواهد شد که فقط از آن بار بکشند. اما در هر حال برای ائتلاف و اتحاد سرنوشت مقدری وجود ندارد. مجموعه ای از عوامل عینی و ذهنی در کار است. وقتی می-گوئیم «هیچکدام از این جریانها به جز ایجاد تجمع های کوچک تا به حال به جایی نرسیده اند» معنایش این است که توده ی مردم به آنها نگروده اند. پس صورت مسئله تبدیل میشود به این که چرا توده ی مردم به اتحادها و ائتلاف هائی که از سوی «نحله های

مختلف منتقدان و مخالفان» برای این منظور مطرح میشود نمی گروند؟ همانطوری که قبلاً هم اشاره شد طی چند دهه ی اخیر دو گونه چشم-انداز برای تغییر از سوی دو جریان مطرح شده است که هر یک از این دو جریان به یکی از آنها دل بسته بود و با امکانات رسانه ای متعددی هم که در اختیار داشت آنها را تبلیغ کرد، بطوری که این چشم اندازها - اگرچه بی اساس و عقیم بود - اما بطور وسیعی تبلیغ شد: راست سلطنت طلب که به نوعی وارث خاطره ی تاریخی کودتای ۲۸ مرداد و شیفته ی شبه نظریه های «مداخله ی انسان دوستانه» و نقش رهائی بخش امپریالیست های آمریکائی و اروپائی (و به زبان رایج خود آنان «جامعه ی جهانی») است، همواره چشم به دست بیگانه بوده و با تمنا از آنان و بقول خود «لابی کردن» نزد آنان همواره گفته است پس از عراق نوبت ایران است، پس از سوریه نوبت ایران است و ... ، جریان اصلاح طلبی طی بیست سال گذشته همواره اصلاح ساختار قدرت را از بالا و از درون آن تبلیغ کرده است. این جریان برخلاف آنچه در متن سوال اشاره کرده اید حتی «به جایی غیر از ایجاد تجمع های کوچک» هم رسیده و در مقاطعی ۲۰ میلیون و ۲۲ میلیون نفر از مردم به امید تغییر و اصلاح به نامزد ریاست جمهوری آن هم رأی دادند. اما با گذشت چند دهه مردم از هیچ یک از این امامزاده ها معجزه ندیدند. نتیجه یک چنین تجاربی یاس و سرخوردگی و بی تفاوت شدن نسبت به این نحله ها، بی علافگی به امور سیاسی و اجتماعی و محدود شدن جریان های اجتماعی به حرکات اعتراضی و واکنشی موردی است. از این رو می بینید مردم به دنبال مطالبات شخصی خود حرکت می کنند، اما به دلیل تجارب گذشته و سرخوردگی از نسخه هائی که از سوی این «نحله های مختلف منتقدان و مخالفان» نوشته می شود، به این گونه نسخه هائی که از بالا و بیرون نوشته می شود، اعتنائی نمی کنند. به عکس القاء اینگونه امیدهای کاذب به جامعه، راجع به تغییراتی که مردم خود هیچ دخالت جدی در آنها ندارند، موجب رشد این توقع نامعقول و زیانبار در آنان میشود که برای تحولات اجتماعی می توانند متحمل هیچ هزینه ای نشوند، اما از مزایای آن استفاده کنند. همین امروز که این سطور بر روی کاغذ می آید، گروهی در واشنگتن و گروهی در اروپا (هانوور) دور تازه ای از این بازی تکراری را آغاز کرده اند. اما این کار، کاری است که باید با مردم و در میان مردم، با ابتکار و دخالت آنان آغاز شود و به پیش رود تا به نتیجه برسد. از اینرو به نظر می رسد که باید «طرحی نو در انداخت». ضمناً وقت آن است کسانی که خود را چپ معرفی اما زیر پرچم لیبرال ها حرکت می کنند متوجه شوند که اگر کسی مشتاق شنیدن شعارهای لیبرالها باشد ترجیح میدهد این شعارها را بیواسطه و از منبع مستقیم آنها یعنی از دهان خود لیبرال ها بشنود که کم هزینه تر هم هست، تا این کالاها را از واسطه خریداری کند. نسخه نوشتن از بالا و از بیرون حرکت خود مردم، روشی است که ذاتاً با دستگاه فکری چپ ناسازگار و بیگانه است. اگر این روش میت وانست اثری داشته باشد، تاکنون اثر کرده بود.